



سیده محمد جمال زاده :

ژنو ۲۱ آذر ۱۳۵۱

# ظهور زر تشیت پیامبر ایرانی

## در پاریس

(قسمت پنجم)

در پایان قسمت اخیر این گفتار ( یعنی قسمت چهارم ) گفتیم اکنون « خواننده این سطور خواهد پرسید که هموطنان انکتیل چه پاداشی باو دادند » . اکنون گوش بدهید تا جواب این سؤال را بشما بدهم .

در تاریخ و ترجمه زندگی او در این مورد چنین می خوانیم :  
« بیچاره نمیدانست که هنوز کارش را شروع نکرده و دهان باز نکرده بجانش خواهد افتاد و هیچ نسبت زشت و افترائی نیست که باو نیندند . »

داستان این ماجرا یعنی حمله های شدید و حق شکنانه ای که از اطراف و بخصوص از آلمان و انگلستان و وطنش فرانسه از جانب علما و مورخین و نقادان متوجه او گردید فصل بسیار غم افزائی است

که خود محتاج مقاله « عقول دگری » و « حقایق » ( ژورنال « علما » ) است . مهمتی نبود که باو نیندند . گفتند دروغزن و منقلب و جمال و حقه باز و بیدین و بی وجدان اشتباه و مستحق است که او را بکشند آنچه نوشته و با خود آورده است در آتش بسوزانند . بصراحت هر چه تمامتر گفتند او « ننگ بشر » است و « بدنیای مقدس علم و معرفت خیانت کرده » است و « باید نامش را از صفحه روزگار محو و نابود ساخت » .

کسی که بیشتر از همه باو ناسزا نوشت و اهانت وارد ساخت جوانی بود انگلیسی که مشغول تحصیلات علم شرقشناسی بود و بعدها از مشاهیر درجه اول هندشناسی گردید . ویلیام جونز (۱) نامیده میشد و قلم تیز و تندری داشت که انکتیل هرگز نمیتوانست حریف او باشد .

تتمتها و اهانتها فروکش نمیکرد ولی انکتیل با بی اعتنائی عجیبی تحمل میکرد .

انکتیل در آن اوقات با فقر و فاقه شدیدی دست بگریبان بود . چشمانش هم ضعیف و کم بینا شده بود و اعضا بدست بقول يك نفر از خاور شناسان « مانند حواری واقعی برهمنان » در کوچه ها روان بود و باز کار میکرد و می نوشت و اعتنا بفلک نداشت .

از جمله کلمات قصارش که در همان اوقات نوشت و حکم حقیقتی از حقایق جاودانی را دارد این است :

(منتظر حقیقتشناسی نباشید تا بانمک ناشناس سر و کار پیدا نکنید.)

- 1- William Jones
- 2- "Journal des Savants"

چه بگویم . سالیان دراز این

رفته رفته انقلاب بزرگ در فرانسه آغاز گردید. انکتیل سالخورده اعتنائی بآن عوالم نداشت و باز سرگرم کار خود بود. در حقیقت با اشاره برفتارش در آن هنگامه چنین نوشته‌اند:

**«فیلسوف گدائی بود بدون کینه و آرزو».**

روزی فرا رسید که حکومت انقلابی در ماه اوت ۱۷۹۵ خواست برسم «پادشاه ملی» حقوقی برایش مقرر دارد. وی ابلاغیه رسمی دولت را پس فرستاد و نوشت احتیاجی ندارم و این در حالی بود که در نهایت تهیدستی و بیبری و تپستی میریست. باز در حقیقت چنین نوشته‌اند:

«مدتها بود عادت کرده بودم که بر تمام احتیاجات خود مسلط و غالب باشم.

پادشاهانه بر نفس خود حکمفرما بود و معتقد بود که به حقیقت تنها کسی است که در آن تاریخ در سر تاسر خاک فرانسه برآستی سعادتمند است.»

مقارن همان اوقات در ضمن مقدمه‌ای که بر ترجمه کتاب «اوبانیساد» کتاب مذهبی بزرگ هندوستان نوشته است چنین می‌خوانیم:

نان و قدری شیر و اندکی پنیر و آب چاه، این است غذای روزانه من و روبهرفته برایم به چهار شاهی تمام میشود که يك دوازدهم يك روبه هندی است.

بدون آتش زندگی میکنم و حتی در سرمای زمستان هیچ نمیدانم پتو و لحاف نرم و گرم چیست... یا کارهای اذیبی عمر میگذرانم و نه حقوق و وظیفه‌ای دارم و نه مقام و مرتبه‌ای و با این حال مزاجم نسبت بسن و سالم خوب است بخصوص پس از آن همه کارهایی که در گذشته انجام داده‌ام.

نه زنی دارم و نه بچه‌ای و نه نوکر و خدمتکاری. از مال دنیا چیزی ندارم و کاملا تنها و منفرد آزادم و تمام بندگان خدا علی‌الخصوص آدمهای درست و با ایمان را خیلی دوست میدارم و با هر هوی و هوس بسختی می‌جنگم...

«با تمام نیروی روح سبک پروازم متوجه مبداء کل هستم و با روزی هستم که بدین منلاشی خواهد گردید.»

انکتیل در روز ۲۰ مارس

۱۸۰۰ (نوروز ما ایرانیها) در نامه‌ای بخاورشناس معروف فرانسوی دوساسی چنین نوشت:

«... اگر باز خداوند بدست راستم که گاهی از کارکردن عاجز میماند قوتی عطا فرماید قول میدهم که هر پنج جلد «فرهنگ زند و لاتین و فرانسوی» را بیابان برسانم.»

در آن تاریخ انکتیل پیری بود ۶۹ ساله - و شش سال پس از آن درگذشت.

چند سالی بعد «يك سال پیش از مرگش چنین نوشت:

«کارم بیشترت دارد و بجلو میرود. هفتاد و سه سال از عمرم میگذرد و در این سن و سال نباید از مصائب پیری نالیده بخاشه اگر با جسم ضعیف و ناتوان و دردم شکسته سعادت و توفیق یار و روح و روان در آرامش و صلح و صلح باشد.»

وقتی ناپلئون امپراطور شد و «انستیتو» از نو تاسیس یافت انکتیل که از اعضاء قدیم آن موسسه بود میبایستی ماتلسابیر اعضاء سوگند و وفاداری بامپراطور یاد نماید ولی او حاضر نشد زیرا بار بود و در تاریخ ۲۸ مه ۱۸۰۴ در مقام توضیح چنین نوشت:

«... من نویسنده‌ای بیش نیستم و در کارهای حکومتی در حکم صفرم. من هرگز در عصرم سوگند وفاداری نخورده‌ام و هرگز هیچ کار رسمی اعم از لشکری و با کشوری نداشته‌ام و امروز که سن ۷۲ سالگی رسیدم پس از عمری که سرافراز و در مقام و دردمند بودم دردمند بودم است دلم گواهی نمی‌دهد که قسم بخورم. من با خونسردی چشم بر راه شکست خورده اطاعت‌گزاری هستم و بقراین قوتی که مرا در کشف حمایت خود دارد مطیع و فرمانبردارم اما روحی که خداوند بمن داده است ارجمندتر و آزادتر از آنست که خود را پست بسازم و نسبت بکسی که مانند من بنده خدائی بیش نیست قسم وفاداری بخورم...»

انکتیل در روز ۱۹ ژانویه ۱۸۰۵ میلادی (مطابق با سال ۱۲۲۰ هجری قمری) درگذشت و امروز ۱۶۷ سال از وفات او میگذرد. او ظلم و عدوان روزگار را که «غدار» خوانده‌اند و بدخواهی مردم روزگار را که «جفاکار» گفته‌اند بسیار چشید. بروی خود

نیابورد و گفت راضی و شاکرم و رخت بربست. اما خدا را شکر که عاقبت روزگار که گاهی نیز حق را بحقدار می‌رساند کار خود را کرد بدین معنی که سرانجام روزی فرا رسید که ورق برگشت و «جاء الحق» جای خود را باز کرد و قدر و مقام انکتیل بر جهانیان معلوم و مکشوف گردید.

بورنوف خاورشناس بسیار مشهور فرانسوی (۱۸۰۱ - ۱۸۵۲ میلادی) در حقیقت نوشت:

«انکتیل کتاب «اوستا» راحتی از خود علمای زرتشتی بهتر خوانده و بهتر فهمیده است و امروز دیگر هیچ مورخی نیست که او را استادکل و بانی و موسس علم ایرانشناسی نداند.»

يك نفر دیگر از دانشمندان نامدار فرانسوی در حقیقت نوشت:

«انکتیل از زمره افراد نادری است که پروردگار هرگاهي يك بار بطنی او زانی می‌دارد و عموماً مردم تنها قدرش را نمیدانند بلکه چه بسا مردود و مطرودش هم میدارند.»

یادآورده خاورشناس بزرگ روسی در کتاب خود «کشف آسیا» نوشته است:

انکتیل در تاریخ خاورشناسی مبداء تاریخ شد.»

سلووانوفی دانشمند معروف فرانسوی در تاریخ ماه ژوئیه ۱۹۲۴ یعنی ۱۲۹ سال پس از درگذشت انکتیل در حق او در مقدمه برگتاب «ترجمه حال انکتیل» چنین نوشت:

«... او همانا تنها داستان زندگی او با هرمان غریب و عجیب او فانتاستیکی» برابری میکند. او نه تنها شخصیتی است تاریخی بلکه با او يك دوره جدیدی در تاریخ خردمندی و هوشمندی نوع بشر آغاز میگردد... او زندگانی را در معراجی از فقر و تهیدستی مقدس و خدائی بیابان رسانید.»

خوب است حکم قطعی را بمولف کتاب «ترجمه حال انکتیل» رببوند شواب محول داریم. وی کتاب بسیار زیاندار و محققانه خود را با این جمله بیابان رسانیده است:

«انکتیل سزاوار هرگونه تجلیل و تعظیم است و ما همه باید آثار او را محترم بشماریم و برای شخصیت شخصی که برسم سربازی

کار خود را شروع نمود و با پای پیاده برای آشناسدن با کیش و زبان و آیین زرتشت خود را به «سورات» در هندوستان که آنجا را وطن دوم خود خوانده است رسانید.

**ونخستین کسی بود که دیدگان دانشمندان مغرب زمین را بروی دانش و معرفت ایران گشود احترام نام و تمام قائل باشیم.»**

انکتیل در تاریخ خاورشناسی مبداء تاریخ است و ما ایرانیان امروز پس از آنکه ۱۶۷ سال از وفات او میگذرد چون جوانی و عمر خود را با همت بلند و شور و عاشقانه و کم‌نظیری و بافداکاری بلاعوض در راه آشناسدن با پیامبر بزرگ ما زرتشت و در راه شناساندن و معرفی و ترویج آئین و کتاب و زبان ایران باستان مصروف داشت با احترام و تکریم هرچه تمامتر از او یاد میکنیم.

### وظیفه قدرشناسی

این حقیر فقیر سید محمدعلی جمال زاده صاحب این گفتار مفصل که بتدریج در چند شماره از مجله «انگین» بجای رسیده بهم خود اعتقاد راسخ دارم که امثال و نظایر انکتیل دویرون در میان گروه خاورشناسان و ایرانشناسان نه تنها کم نیست بلکه بسیار است و این قبیل دانشمندان نه تنها چنانکه بعضی از هموطنان پرشور ما سابقه وطن پرستی دو آتشه که در مغرب زمین آترا «شوینیس» یعنی وطن خواهی کاذب میخوانند آنها را بدخواه و دست نشانده و مزدور و حتی جاسوس دولتهای طماع و حریص و استعماری و استثمارگر خوانده‌اند از این عوالم زشت بکلی دور و منزهند بلکه دستاران واقعی عالی مقام ما بوده و هستند و بر ماست که از صمیم دل و جان قدر آنها را بدانیم و سپاسگزار آنها باشیم و از خدای زرتشت و پروردگار زمین و آسمان توفیقانشان را در راه خدمت بدانش و معرفت و تنویر اذهان مردم جهان خواستار باشیم و بزبان اخلاصمندی بگوییم:

«همایون و فرخنده باد آن درخت»  
«که در سایه آن توان برد رخت»  
(پایان)

ژنو، ۲۱ آذر ۱۳۵۱  
سید محمدعلی جمال زاده